

نقل از زین الاخبار گردیزی
تالیف در قرن پنجم هجری صفحه
۸۰ تا ۸۵ منطبع برلین ۱۹۲۸
میحی

سلطان محمود زابلی و مسافرت در ماورای جیحون

و اندر نه اربع عشر و ار بعناته بفرمود (سلطان محمود) تا لشکر را تعبیه کردند پنجاه و چهار هزار سوار آمد که بدست شاه بهار بعرض گاه حاضر آمدند بیرون از سوارانی که باطراف مملکت بودند و شخنگان نواحی بودند و هزار و سه صدفیل یا برگستوان و آلت تمام بشمار آمد که اندرین تعبیه آمده بود و ستور را از اشتر و اسب خود قیاس نبود و چون سنه خمس و عشر و ار بعناته اندر آمد امیر محمود رحمه الله قصد بلخ کرد که آنجا شود و زهستان ییاشد و چون به بلخ رسید بهر وقت منتظران علی تکین از جانب ماوراءالنهر بنزدیک وی همی آمدند و از علی تکین تظلم همی کردند که ناروائیهای بسیار میکند و مردمان را همی بدرد دارد و بر رعایا و اهل صلاح وی رنج است و چون تظلم بسیار شد امیر محمود قصد کرد که آن جست (کذا) بکند و آن مسلمانان را از آن رنج و بلا برهاند و نیز آرزوش بود که از جیحون گذاره شود و آن دیار را مطالعه کند و اندر آن تدبیر ایستاد و گفت اگر بکشتی بگذریم باشد که خلی او فتد (ورق ۱۲۳ ب) و چند گاه اندر آن بود تا آلت آن بساختند و آنچه آن بود که بفرمود تا زنجیرهای سطر بساختند و ماده هر یکی مقدار دو ارش و سه ارش و همه زنجیرها را اندر چرم گاو گرفت و کشتیها بساوردند و اندر عرض جیحون بر یکدیگر بیستند بدان زنجیرهای نر و ماده و بر قرینهای که اندر کشتیها ترکیب کرده بودند و از سیستان لیفهای قوی آورده بودند چنانکه هر لیفی را اشتری بر داشته بود و بدان لیفها کشتیها را نیز بیستند و تجویفهای کشتی را بحشو یا گندند چنانکه

سوار و پیاده و اشتر و استر و خرآسان بر آنجا بتوانست گذشت . و پس لشکر را برین پل گذاره کرد و خود گذاره شد و چون خبر بمین الدوله بماوراءالنهر رسید هزاهن اندر اهل آن دیار او فتاد و ملوک آن دیار متحیر شدند ، اول کسی امیر چغانیان بود که بخدمت او آمد با همه لشکر خویش و خود را عرضه کرد و خدمتی که توانست بکرد و پس خوارزم شاه حاجب التوتاش با همه لشکر خویش بزرگ امیر محمود آمد . و پس امیر محمود بفرمود تا سرای پرده بزرگ بزدند چنانکه ده هزار سوار را اندر آن سرای پرده جای بود . و یکی سرای پرده دیگر خاصه او را از دیبای شستری لعل بزدند و ستاره او و خر پشته از دیباج نسج . پس فرمود تا لشکر را تعیبه کردند میمنه و میسره و قلب و جناحین بساختند و فرمود تا زرادخانه اندر فضای هر تعیبه (ورق ۱۲۴ آ) بداشتند و فیلان با برگستوان و پالان بستانیدند (کذا) و پس فرمود تا یکبار بوق و دبدبه و دهل و طبل بزدند و بر پشت فیلان تهالی و آئینه فیلان و مہرہ سید و سنک و شدف و مخور بزدند و جهان از آواز ایشان کرخواست گشت . و مردمان مد هوش گردیدند و هر کس که از ترکستان و ماوراءالنهر اندر آن لشکر گاه حاضر بودند زهره شان بخواست کفید .

ملاقات یوسف قدر خان با سلطان محمود رحمہما اللہ

چون قدر خان که سالار همه ترکستان بود و خان بزرگ او بود خبر یافت از گذاره شدن بمین الدوله از جیحون ، از کاشغر برفت و قصد التقاء امیر محمود کرد که تا بیاید و باوی دیدار کند . و عهد نازه کند پس از کاشغر برفت ، سوی سمرقند آمد و از آنجا پیشتر آمد برسایل صلح و دوستی تا بیک فرسنگی سپاه امیر محمود رسید و آنجا فرود آمد و سرای پرده بفرمود تا بزدند و رسولان بفرستاد و امیر محمود را رحمة الله از آمدن خویش خبر داد و اشتیاق نمود بدیدار او . امیر محمود همچنان جواب نیکو داد و جای مسما کرد که آنجا دیدار کنند ، پس امیر محمود رحمة الله با سواری چند و قدر خان با سواری چند آنجا آمدند و چون یکدیگر را دیدند هر دو پیاده شدند . و امیر محمود رحمة الله یکتا گوهر بیش بها با دستارچه بخزینہ دار داده بود فرمود تا در دست قدر خان داد ، و قدر خان همچنین گوهری آورده بود از رعب

و فرزند که بدو رسید فراموش کرد و چون از پیش محمود باز (ورق ۱۲۴ ب) گشت یادش آمد ، بدست کس خویش بفرستاد و عذر خواست و باز گشت و چون روز دیگر بود امیر محمود رحمه الله بفرمود تا خیمه بزرگ از دیبای منسوج بزدند و کار بساختند میزبانی را و رسول فرستاد و مرقدرخان را مهمان خواند .

صفت مجلس و مهمانی — و چون قدرخان بیامد بفرمود تا خوانی بیا راستند هر چه نیکوتر و امیر محمود رحمه الله باری بهم در یک خوان نان خوردند و چون از خوان فارغ شدند بمجلس طرب آمدند و مجلس آراسته بود سخت بدیع از ستر غمهای غریب و میوه های لذیذ و جواهر گران ماه و مجلس جامهای زرین و بلور و آئینهای بدیع و نوا در چنانچه قدرخان اندر آن خیره ماند و زمانی نشستند و قدرخان شراب نخورد از آنچه ملوک ما و راء النهر را رسم نیست شراب خوردن خاصه آن ملکان ترکان ایشان (کذا) و زمانی سماع شنیدند و برخاستند پس امیر محمود رحمه الله بفرمود تا نثاری که بایست حاضر کردند از اداتهای زرین و سیمین و گوهرهای گرانمایه و طراپفهای بغدادی و جامهای نیکو و سلاحهای بیشها و اسپان گران بها با ستامهای زرین و بعضی مرصع بجواهر و ده ماده فیل با ستامهای زرین و بعضی مرصع بجواهر ، اشتران بردهی باهراها بزر و هود جهای اشتران با کرها و ماههای زرین و سیمین و جلاجل و هود جهای از دیباج منسوج و نسج و فرشهای گرانمایه از محفوریاه ارمنی و قالی های اویسی (ورق ۱۲۵ آ) و بوقلمون و دستهای منسج و منسوج و طبرهای معلم مور و تیغهای هندی و عود قاری و صندل مصفري و عنبر اشهب و گوران ماده و پوستهای پلنگ بربری و سگان شکاری و چرغان و عقاب شکوه داده بر کلنگ و آهو و نخجیر و مرقدرخان را باعزاز و اکرام باز گردانید و او را لطف بسیار کرد و عذر خواست و چون قدرخان بلشکر گاه خود رسید و آن چندان چیز از طرایف و متاع و سلاح و مال بدید متحیر گشت و ندانست که مکافات آن چگونه کند پس بفرمود خزینه دار را تا در خزینه بکشد و مال بسیار بیرون آورد و بنزدیک امیر محمود فرستاد با چیزهای که از ترکستان خیزد از اسپان نیک با تار و آلت زرین و غلامان ترک با کمر

و کیش بزر و بازو شاهین و مویهای سمور و سنجاب و قائم و روباه و اداتها ساخت از پشت و دو میشه ختو و طریف و دیبای چینی و دار خاشاک چینی و آنچه بدین ماند و هر دو ملک از یکدیگر جدا شدند رضا و صاحب و نیکوی و چون علی تگین خبر یافت بگریخت و اندر بیابان شد و امیر محمود صاحب خبران نصب کرد از جهت علی تگین را ، پس خبر آوردند که اسرائیل بن سلجوق بجای پنهان شده است و این الدوله کسان فرستاد تا او را از آنجا بیرون آوردند و سوی غزنین فرستاد و از آنجا سوی هندوستان فرستاد او را ، تا آخر عهد آنجا بود . پس خبر آوردند که عیال و بنه علی (ورق ۱۲۵ ب) تگین بر اثر او همی اندر بیابان بخواهد شد ، امیر محمود رحمه الله مر حاجب بلکاتگین را بطلب ایشان فرستاد ، او برفت و حیلتها کرد تازن و دختران و بنه علی تگین را بدست کرد و پیش امیر محمود آورد و این اندر سنه ست و عشر و ار بعماه بود



دیده اعتبار

گر هر دو دیده هیچ نه بیند با اتفاق
تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش
چاه ست و راه و دیده بینا و آفتاب
(سعدی)

خلوت

در هجوم کارهای ملک و دین
هر که بکدم در کسین خود نشست
یکسز مان با خویشین خلوت گزین
هیچ نخجیر از کند او و نجست
(اقبال)

شعر و سوز

قول مطبوع از درون سوزناک آید که عود
آب شوق از چشم سعدی میرود بردستخط
چون همی سوزد جهان از وی معطر میشود
لا جرم چون شعر می آید همه تر میشود
(طلیات سعدی)